

شهید مسعود پرویز

به روایت دوستان و همزمان

مسعود پرویز، دانشمند، محقق و شاعر، در روزهای اخیر درگذشت. او یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علمی و ادبی کشور بود. دوستان و همزمان او، در این یادداشت‌ها، خاطراتی از او را به یادگار گذاشته‌اند.

مسعود پرویز، در سال ۱۳۰۰ شمسی در خانواده‌ای علم‌پرور در تهران متولد شد. او تحصیلات عالی خود را در رشته‌های فلسفه، ادبیات و تاریخ در دانشگاه تهران و خارج از کشور تکمیل کرد. او در زمینه‌های مختلف از جمله فلسفه، ادبیات و تاریخ، آثار ارزشمندی به جای گذاشت. او همچنین در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز فعالیت‌های گسترده‌ای داشت.

بیت با جامه سه لیریش

بیت با جامه سه لیریش

دوران کودکی

موقعی که مسعود به دنیا آمد، هنوز در منزل مادرم زندگی می‌کردیم. مادر من از سادات بود و به بچه‌ها درس قرآن یاد می‌داد. بعد از بدنیا آمدن مسعود و بزرگ شدن دیگر بچه‌ها، چون محله ما وضعیت مناسبی نداشت از مادرم اجازه گرفتم که بروم در محله دیگری (بنام راکوش) زندگی کنم و چون در آن شرایط وضعیت مالی خوبی نداشتم خانه‌ای اجاره کردم و با رضایت مادرم (چون سید اولاد پیغمبر بود و

نمی خواستم ناراحت شود) به آنجا رفتم. دوران مستأجری ما که مصادف با دوران کودکی مسعود بود، چون این بچه خیلی شیرین و با نمک بود، همسایه ها خیلی او را دوست داشتند. در همسایگی ما سید بزرگواری زندگی می کرد که متولی پیغمبریه بود، او هر روز به همراه زنش می آمدند و مسعود را با خودشان به خانه می بردند و از او نگهداری و پذیرایی می کردند.

پدر شهید

تولد با الله اکبر

مسعود موقعی به دنیا آمد که کارخانه ها در حال اعتصاب بودند، درست یادم می آید، موقع به دنیا آمدن او شب جمعه بود، داماد ما بالای پشت بام اذان می گفت که مسعود با کلمه الله اکبر بدنیا آمد و بعد از آن نیز همین حالت معنویت در روح این بچه بود.

هادر شهید

تربیت دینی

در ایامی که فرزندانم به دبستان می رفتند، موقع اذان صبح که برای نماز صبح بلند می شدیم، آنها نیز بلند می شدند، پدرشان پیش نماز می شد و آنها اقتدا می کردند، بعد از نماز هم با بچه ها مقداری تلاوت قرآن داشتند و بعد هم درسشان را تا موقع رفتن مدرسه می خواندند. در حقیقت پدرشان همیشه مواظب بود تا روح مذهبی و دینی در آنها تربیت

شود. مسعود از همان دوران کودکی مقید بود روی پای خودش بایستد و علاقه زیادی به کتاب و کتابفروشی داشت، تا اینکه در دوران دبیرستان یک مغازه کتابفروشی باز کرد.

مادر شهید

دوران تحصیل

هر سه فرزندم یعنی منصور و مسعود و محسن دوره ابتدایی را در دبستان شایگان طی کردند، بعد هم وارد دبیرستان شدند. رییس دبیرستان آقای بهستی از دوستان ما بود به او سفارش می‌کردم مواظب باشند تا فرزندان من با اشخاص منحرف و ناباب معاشرت نکنند، مادرشان از من خیلی بیشتر روی تربیت آنها دقت می‌کرد و اگر در برگشت از مدرسه چند دقیقه دیر می‌کردند، همه شهر را زیر پا می‌گذاشت تا آنها را پیدا کند. بعد هم برای اینکه ایام فراغت و تابستان خود را بیهوده نگذرانند، آنها را می‌فرستادیم کارخانه نخ تابنی نزد پدر بزرگشان، هم کار یاد می‌گرفتند و هم از افراد ناباب دور بودند.

پدر شهید

قبل از انقلاب

از او آن کودکی در یک مدرسه با همدیگر، هم‌کلاس بودیم. تا آنجایی که به یاد دارم از دوران قبل از انقلاب و در موقع تحصیلات دبستان و دبیرستان، تابستان در سبزه میدان کتابهای مذهبی می‌فروخت و افراد را

به مطالعه تشویق می‌کرد. درستکاری، صداقت و رازداری ایشان زبانزد خاص و عام بود، او همیشه قبل و بعد از انقلاب به مبارزه با توطئه‌های استکبار جهانی و عوامل داخلی و گروهکهای محارب می‌پرداخت. در فعالیتهای مذهبی شرکت می‌کرد و دیگران را نیز به شرکت تشویق می‌کرد، بیشتر اوقات فراغت خود را صرف مطالعه کتب دینی خصوصا خواندن قرآن و مطالعه حدیث و روایت می‌نمود.

احمد کیایی

حقیقت نهفته

دوران کودکی مسعود بود که برادرم او را پیش من آورد و گفتم او به حرف ما قانع نیست، او را نسبت به تعلیمات دینی و مذهبی آشنا کن. وقتی او را نگاه کردم، دیدم در معنا و باطن این کودک حقیقتی نهفته است و آینده باسعادت در انتظارش نشسته است. او در منزل ما، پیش ما بود تا اینکه کم کم رشد کرد و بزرگ شد. در کنار کار و تحصیل نسبت به مسائل مذهبی و دینی تقید خاصی پیدا کرده بود. برخی اوقات با همدیگر برای توسل به امام زمان (عج) به مسجد جمکران می‌رفتیم. او به همراه برادر بزرگترش در جریان پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت می‌کردند و هدفشان نیز رسیدن به خدا بود سرانجام نیز این دو برادر تا مرحله آخر یعنی تا شهادت و رسیدن به محبوب پیش رفتند.

عموی شهید

تکثیر اعلامیه‌های حضرت امام (ره)

آشنایی من با شهید مسعود پرویز از سال ۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی شروع شد، مسعود در آن روزها در سبزه میدان و در مسیر مسجدالنبی (ص) کتابفروشی داشت. کتابهای سیاسی، مذهبی که در آن روزها کسی جرأت فروختن آن را نداشت، ایشان داخل ساک می‌گذاشت و می‌آورد در کتابفروشی و می‌فروخت. در ضمن فروش این کتابها، اعلامیه‌های حضرت امام (ره) را نیز در اختیار افراد مورد اعتماد می‌گذاشت. از جمله کارهای دیگری که این شهید عزیز در آن ایام و در آن کتابفروشی انجام می‌داد تکثیر و فروش عکسهای حضرت امام (ره) بود. او عکس و رساله حضرت امام را به قزوین می‌آورد و در اختیار جوانان پرشور و انقلابی آن زمان قرار می‌داد. ایشان از همان ابتدا از لحاظ مذهبی و عبادی بسیار مقید بود که به نظر من حاصل تربیت خانوادگی این شهید بزرگوار بود. شهید مسعود پرویز بسیار پایبند به مسائل شرعی و اخلاقی بود و در مسیر سیر و سلوک عرفانی هم نسبت به انجام برخی مستحبات، خواندن دعا و نمازهای مخصوص و پرهیز از محرّمات و مکروهات از خود مراقبت می‌کرد.

جواد حضرتی

اهل نماز جماعت

آشنایی من با این شهید عزیز از آنجایی شروع شد که برادران سپاه

قزوین در خواست کردند برای اقامه نماز صبح به سپاه بروم، واسطه مانیز شهید گرانقدر نوری فرد بود. از همان ابتدا شهید مسعود پرویز نسبت به دستور اسلام در مورد نماز جماعت و نماز جمعه خیلی علاقه نشان می دادند و همین علاقه مرا بیشتر تشویق می کرد که در خدمت برادران سپاه باشم. ایشان در برگزاری مراسم دعا، بویژه دعای کمیل که اوایل در سطح شهر از طرف مردم استقبال می شد، همیشه پیشقدم بود. به نظراین حقیر شهید مسعود پرویز در انجام کارهای عبادی و حتی کارهای نظامی در حداعلای خلوص و پاکی بود و هیچگاه صلاح دین و اسلام را با صلاح شخص خود عوض نکرد. او همیشه در انجام کارها فقط خدا و دستورات الهی را در نظر می گرفت.

همرزم شهید

ورود به سپاه

بعد از تشکیل سپاه به فرمان حضرت امام (ره)، ایشان دوره آموزش ورود به سپاه را در پادگان لشکر ۱۶ زرهی قزوین گذرانید. در زمان حضور ایشان در سپاه قزوین هرگونه مأموریت داخل و خارج از شهر را با جان و دل می پذیرفت. ایشان از تشکیل دهندگان اولیه سپاه قزوین بود و در جهت سازماندهی نیروهای پاسدار و بسیجی تلاش فراوانی نمود. او در جهت تامین امنیت شهر قزوین و مقابله با عناصر ضد انقلاب و منافقین پیشنهاد تشکیل ستاد امنیت شهر را نمود و در زمانی که مسئولیت دبیری

ستاد امنیت شهر را برعهده داشت همواره در خط مقدم مبارزه با ضدانقلاب و دشمنان داخلی آن چون سد آهنینی ایستادگی کرد.

محمد رضا صدیقی

اعزام به قصر شیرین

در اوایل سال ۵۹، با درخواست سپاه قصر شیرین، یک گروه از برادران سپاه قزوین به قصر شیرین اعزام شدند. شهید بزرگوار مسعود پرویز نیز در میان این افراد بود. او در جبهه فردی جسور، شجاع و نترس بود و همیشه در خط مقدم مبارزه، حضوری جدی داشت و هیچگاه در ماموریت‌های رزمی کم نمی‌آورد.

محمد رضا صدیقی

جبهه مقدم است!

یکی از صحبت‌هایی که بین من و ایشان بود بحث ازدواج برادران سپاه بود. اوایل سپاه، اکثر برادران مجرد بودند و من آنها و از جمله شهید مسعود پرویز را تشویق به ازدواج می‌کردم، ولی ایشان تن به این کار نمی‌داد و می‌گفت فعلاً جبهه مقدم است! ولی به هر حال این خط نیز شکست و ایشان ازدواج کرد و سایر برادران سپاه وقتی دیدند بزرگتر و پیشکسوت آنها ازدواج کرده، آنها نیز یکی یکی راضی به ازدواج شدند و به این سنت رسول خدا (ص) عمل نمودند.

همرزم شهید

همواره در صف اول

شهید مسود پرویز، قدرت انضباطی شدیدی داشت، به دلیل گذراندن دوره سربازی با نظم و انضباط سازمانی آشنایی کامل داشت و سعی می‌کرد آن روحیه نظامی‌گری را در سپاه ایجاد نماید. صبحگاههایی که ایشان در سپاه قزوین برگزار می‌کرد، بسیار دقیق، مرتب و حساب شده بود. در مقابله با منافقین در اواخر سال ۵۹ و اوایل سال ۶۰ ایشان همواره در صف اول بود. نظم و انضباط مخصوص به خود با آرامش و خونسردی وی آنچنان در هم آمیخته بود که معمولاً در لحظات سخت و طاقت فرسای درگیری و نبرد، عاقلانه‌ترین تصمیم‌ها را می‌گرفت. البته دوستان دیگری مانند شهید اصغر مظفری و شهید خوئینی و دیگران نیز بودند که به ایشان کمک می‌کردند.

جواد حضرتی

شما نمی‌دانید!

وقتی از سال ۵۹ با این شهید عزیز آشنا شدم، دیدم واقعاً انسان والا و ارزشمندی است، خیلی با خدا و اهل نماز خصوصاً نماز شب بود و همیشه به دوستان و رزمندگان سفارش خواندن نماز شب می‌کرد. من با ایشان یک مقدار شوخی داشتم. این شهید بزرگوار هرگاه به جبهه می‌رفت و برمی‌گشت می‌گفت: من به آرزویم نرسیدم! گفتم: چرا؟ می‌گفت: آخر آرزوی من شهید شدن است و من دوباره گفتم: اگر همه